

مرشد و مارگریتا

میخائیل بولگاکف

ترجمهٔ عباس میلانی

ویراست دوم

نشر و
با همکاری نشر آسیم

تهران - ۱۳۹۹

با خاریها هرگر صحبت مکن

هنگام غروب گرم بهاری دو همشهری در برکه‌های نَطرکی^۱ دیده می‌شدند اولی چهل سالی داشت، کت و شلوار تاستانی خاکستری رنگی پوشیده بود، کوتاه قد بود و مو مشکی، پروار بود و کم‌مو لبه شاپوی بوبارش را به دست داشت و صورت دو تیره‌اش را عیبک دسته‌شاحی تیره‌ای، در انداره‌ای غیرطبیعی، ریت می‌داد دیگری مردی بود جوان، چهارشانه، نا موهای فروری قرمر و کلاه چهارحانه‌ای که آن را به عقب سرش رانده بود، بلور و شلوار سفید چروکیده و کفشهای کتانی مشکی پوشیده بود

اولی کسی نبود حر میحایل الکساندروویچ برلیور^۲ سردیر یکی از محلات ورین ادنی و رییس کمیته مدیریت یکی از مهمترین محافل ادنی

(۱) Patriarch Ponds به معنای نطرک و اسف اعظم و Pond به معنی برکه و اسحر است در برحمه فراسه از کلمانی اسفاده شده که معنی آن دوماً همان «برکه‌های نطرکی» است -

اسها در اصل سه برکه بود اما در فرن هجدهم فقط یکی از آنها در محل امامت فلارن (Philaret) نطرک (= اسف اعظم) کلسای اربدوکس روسه نافی مانده بود در سال ۱۹۱۸

نام آن نه «برکه‌های نشگامان» بعسر ناف، اما بولگاکف از نام قدیم آن اسفاده می‌کند (۲) Mikhail Alexandrovich Berlioz بولگاکف نام بساری از سخصهای داساس را از نام آهنگساران می‌گردد نه حر برلور نک مدر مالی نه نام ریمسکی و روابرشکی نه نام اسراونسکی هم در داسان حضور دارند سعی مسعدان برای اسکه حتما مقصودی برای اس نام‌گذاری‌ها نراسد ناکون بی سحه مانده است

مسکو، که اختصاراً ماسولیت^۳ نام داشت حوان همراه او شاعری بود به نام ایوان نیکولایویچ پویریف (Ivan Nikolayevich Poiryev) که بیشتر با نام مستعار بردومی^۴ (بی خانمان) شناخته می‌شد

وقتی که دو نویسنده به سایه درختان تاره سر شده ریرفون رسیدند، به طرف دکه‌ای چوبی پیچیدند که رنگهایی رنده و شاد داشت و بر آن علامتی آویران بود روی علامت نوشته بود «آنحو، آنهای معدنی»

وای، بله، در مورد این رور لعنتی ماه مه، این نکته عریب گفتمی است که به‌تھا در اطراف دکه، بلکه در تمام پیاده‌راه مواری نا حیاناں مالایا برویایا (Malaya Bronnaya) حتی یک نفر هم دیده نمی‌شد ساعتی بود که مردم حتی رمق نفس کشیدن ندارند و حورشید که مسکو را سورانده است، در پس بولوار کمرسیدی سادووایا (Sadovaya)، در ریر عماری خشک فرو می‌رود هیچکس بیامده بود که ریر درختان ریرفون قدم برند و یا بر بیمکتهاشنید و پیاده‌راه حالی بود

برلیور گفت «آب گاردار، لطفاً»

رِ توی دکه پاسح داد «نداریم!» و معلوم بیست چرا دلخور شد

۳) MASSOLIT یک نام محفف ساحگی ولی ناوردبر (به‌معنای ادبنا بوده‌ای) که در واقع هجوی است بر محفف ساربهای فراوانی که سن از انعطاب در روسیه رواج ناهه بود بر همس اساس محفف ساربهای دنگری هم در دانسان انجام شده است مانند درام لب

۴) بولگاکف در نسخه‌های اوله رمان نام سخصت شاعر را بررودنی (Bezrodny) گذاشه بود که در روسی به‌معنای «نهها» است و در نسخه نهایی آن را به بردومی (Bezdomny) به معنی «بی خانمان» تبدیل کرد حلی از نویسندگان ادبنا پرونلری چس نامهای مسعاری برای خودسان انحاب کرده بودند مسهور بریشان الکسی پشکوف بود که نام خود را ماکسم گورکی (گورکی به‌معنای نلح) گذاشه بود برحی دنگر از نامهای مسعار نویسندگان اس بوع ادبنا عبارت بودند از گولودنی (به‌معنای گرسه)، سسوشادی (به‌معنای بی‌رحم)، پرسلودنی (به‌معنای ولگرد) در میان این ادنا نسیم برندووروف شاعر که نام خود را دامان بدنی (به‌معنای فسر) گذاشه بود جانگاه حاصی دارد او سرانده اسعاری رادیکال بر صد مذهب بود احمال دارد انده بوسس مرشد و مارگریتا نا خواندن اسعاز او در دهس بولگاکف شکل گرفته ناشد بولگاکف در سال ۱۹۵۲ در روروشهاش که آنها را «رورنامه خاطرات مصادره شده» نامید و بعدها در اسناد کاگ ب کشف و در سال ۱۹۹۵ منتشر شد نوشته بود «[در اشعار بدنی] مسح همجون یک لاب شارلاناں بصویر شده است چه نامی می‌بوان بر چس حرمی نهاد»

ردومی نا صدایی گرفته پرسید «آنحو دارید؟»
 رن حواب داد «آنحو را امشب توریع می کند»
 برلیور پرسید «پس چی دارید؟»
 «آب رردآلو، اما گرم است!»
 «عیب ندارد، همان را بدهید، همان را بدهید!»

آب رردآلو نا حنابه‌های رردرنگ شفافی کف کرد و فصا بوی دکان
 سلمانی گرفت نلافاصله بعد از نوشیدن آب رردآلو، دو بویسده
 به سکسکه افتادند پول آب رردآلو را پرداختند و پشت به حیانا برویا
 بر بیمکتی نشستند

در همین وقت دومین اتفاق عجیب رح داد که فقط بر برلیور اثر
 گذاشت سکسکه‌اش دفعتاً قطع شد، صرنا قلش بعد از تپش شدیدی
 یکاره افت کرد و پس از چند لحظه، در حالی که احساس می‌کرد سورن
 نوک تیری در آن فرو رفته است، به حال اولش نارگشت از این گذشته،
 ترس تمام و خودش را در بر گرفت، ترسی بی دلیل اما چنان شدید که
 انگار دلش می‌خواست، بی آنکه پشت سرش را نگاه کند، از «برکه‌ها»
 نگیرد

برلیور، پریشان‌حال به اطرافش حیره شد ولی نه‌همید چه چیری او را
 ترسانده است رنگش پرید، پیشانی‌اش را نا دستمال پاک کرد و اندیشید
 «چرا ای‌طور شد؟ قبلاً ای‌طور شده بودم قلم ناری درآورده ریادی
 کار می‌کم شاید وقت آن است که همه کارها را اسپرم به شیطان و بروم
 به آنهای معدنی کیسلوودسک^۵»

در همان لحظه، هوای دم‌کرده لخته شد و شکل گرفت و به صورت
 یک همشهری درآمد، مردی شفاف به عریب‌ترین هیئت کلاه سوارکاری
 له‌داری بر سر کوچکش و کت پیچاری کوتاهی از حس هوا بر تن قدش
 دومتری می‌شد، اما شانه‌هایش سحت ناریک و ریاده از حد نحیف بود و،
 لطفاً به خاطر بسپرید، صورتی داشت که حان می‌داد برای مسخره کردن

۵ Kislovodosk در لع به معنای «آبهای اسدی»، نمرحگاهی پرطرفدار اسب در
 نواحی شمالی فعمار که به خاطر حشمه‌های اب معدنی‌اس شهرت دارد